



۲۰۱۷/۰۸/۰۹



بشیر احمد زکریا

شهزاده افغان

و

دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمه

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوایم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دری و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء:

به ملت شریف افغان

فصل دوازدهم بخش (۲)

. . . مکناتن از جانب خود توافقنامه ای نوشت و شورای نظامی برتانیه هم توافقنامه مذکور را بدست کپتان مگر یگر و کپتان لارنس نزد اکبر خان گسیل داشت. این "توافقنامه" حاوی چهار بخش بود:

- ۱- تمام نیروهای برتانوی از افغانستان خارج می شوند،
- ۲- شاه شجاع به لودهیانه هندوستان بازگشت می کند ولی افغان ها باید سالانه سیصد هزار روپیه تقاعدی به وی بپردازند،
- ۳- یکی از سرداران افغان الی اخراج کامل نیروها، منحیت گروگان بغرض خریداری ملزومات لژیستکی به پول نقد، نزد انگلیسها باید باقی بماند،
- ۴- لشکر انگلیس در آینده داخل افغانستان نخواهد شد مگر اینکه دولت افغانستان تقاضا کند.

« بعد از وصول خاکه توافقنامه مکناتن- م » افغان ها فی النوبه توافقنامه دوازده فقره ای صلح را به مکناتن فرستادند. این توافقنامه حاکی از آن بود که لشکر برتانیه را دو تن از قوماندانان افغان از کابل تا جلال آباد بخاطر مصونیت و عبور مطمئن شان بدرقه خواهند کرد. هرگاه انتقال وسایط ثقیله نظامی مانند توپ ممکن نباشد باید نزد لشکر افغان گذاشته شود. شاه شجاع و خانواده اش تا زمانی در کابل باقی خواهند ماند تا امیر دوست محمد خان با ۱۴۸ تن از اعضای خانواده خویش به کابل برگردد. مزید بر آن توافقنامه مذکور تصریح میکرد که چهار تن از افسران انگلیس الی بازگشت امیر دوست محمد خان در کابل منحیت اسیر باقی خواهند ماند. برتانیه هرگز حتی فکر اشغال افغانستان را برای بار ثانی ننماید. پرسونل مجروح لشکر برتانیه در افغانستان باقی می ماند، سرپرستی شان در افغانستان خواهد شد و بعد از صحت یابی به هندوستان بازگستاده می شوند. اردوی برتانیه نمی تواند متجاوز از ۹ توپ باخود حمل کند.

به تاریخ ۱۱ دسمبر شهزاده اکبر خان توافقنامه را امضاء و نسخ اصلی آن به برتانیه ارسال شد. به تاریخ ۱۳ دسمبر جنرال الفنتسن پیشنهاد شخصی خود را مبنی بر تعمیم مفردات توافقنامه ارائه و کاپی آنرا به مکناتن فرستاد. به تاریخ ۱۴ دسمبر رهبری افغان ها متعهد شد که ۵۰۰۰ عسکر برتانوی می تواند از بالا حصار کابل خارج شوند تا با مابقی نیروهای برتانوی در گارنیزیون شهر کابل بپیوندند. این عملیات به وسیله سردار سلطان احمدخان دلیر، موفقانه به پایان رسید؛ نامبرده توانست این نیروی برتانوی را از نهیب چشمان ناظر ۲۰۰۰۰ غازی ایکه محاصره نیروهای خارجی را در دو طرف کابل زیر چشم داشتند عبور دهد. طبق توافق، افغان ها مکلف بودند که به گارنیزیون برتانیه در کابل مواد خوراکی برای عساکر و علوفه برای اسب ها را در بدل پرداخت سیصد هزار روپیه برسانند. به سوداگران اجازه داده شده بود تا حبوبات شانرا بدون مداخله نیروهای افغان در داخل محوطه گارنیزیون برتانوی به فروش برسانند.

بعد از اینکه گارنیزیون برتانوی بوسیله ۵۰۰۰ عسکر تازه دم از بالا حصار کابل تقویت شد و خوراکه باب و علوفه کافی بدست آمد مکناتن به فکر دسایس و توطئه های مزید افتید. مکناتن میدانست که نمی تواند رهبران مَسَن افغان را به دام اغوا بیافگند لذا شهزاده اکبر خان ۲۴ ساله را که تجربه کمتر در میدان سیاست داشت، مطمح نظر قرار داد.

مکناتن نیرنگ بازانه، با نواب محمد زمانخان و نایب امین الله خان لوگری با هریک بطور مخفیانه و جداگانه به اصطلاح به توافق رسیده بود و تعهد کرده بود که پول و موقف های عالی را در حکومت شاه شجاع برای شان اعطاء خواهد کرد. طبق گفتار کپتان سکینر مجروح که در خانه اکبرخان تحت سرپرستی و مداوا قرار گرفته بود، نامه های اکبر خان و امین الله خان را سردار سلطان احمدخان و یک افغان دیگر به نماینده سیاسی انگلیس مکناتن در گارنیزیون کابل انتقال می نمود. سر ویلیم که نهایت راضی به نظر می رسید دو اسب نهایت زیبا و یک تفنگچه دو میله را طور یادگار به اکبر خان فرستاد. در عین حال شورشیان در کوهستان در حالت پیشرفت بودند. کپتان کولین مکنزی تا این دم از قلعه «نشان خان» دفاع می نمود. ولی از اینکه به تقاضایش مبنی بر فرستادن نیروی تازه دم

پاسخ نیافت و از جانب دیگر مهمات وی خلاص شده بود بعد از دو روز جنگ توانست با تداوم حالت مدافعه عقب کشی نموده و خود را زخمی به گارنیزیون کابل برساند. به همین گونه بقیه افسران برتانوی ای که در اطراف کابل در قلعه های دفاعی جایجا شده بودند با شنیدن اخبار مخوف از پایتخت، قلعه های خویش را رها و خود را به گارنیزیون شان رساندند.

شامگاهان مؤرخ ۲۲ دسمبر بود که جلسه خوانین به حضور شهزاده اکبر خان فراخوانده شد، شهزاده اکبرخان، سردار سلطان احمد خان، محمد شاه خان بابکرخیل و من در برابر مجلس راجع به پلان های اکبر خان بحث کردیم. اکبر خان گفت که می خواهد نامه های متناقض و پلان های خائنانه مکناتن را بخاطر تطمیع و گرفتاری رهبران قیام و ارسال شان به لندن غرض محاکمه نمودن به رخ وی بکشد. پلان آن بود تا پای مکناتن را بخاطر مذاکرات مزید به کابل بکشاند. محمد شاه خان گفت: «اگر کدام چیز غلط به وقوع بپیوندد و آنها کشته شوند، آیا گاهی فکر کرده اید که برتانوی ها به آسانی می توانند صد افغان زندانی را اعدام کنند و مردم ما را بخاطر بی تجربگی مورد انتقاد قرار دهد!» اکبر خان جواب داد، " تصور کنید همین قسم یک حرکت طوریکه شما گفتید به وقوع بپیوندد، من انتقاد و ملامتی مردم خود را به سر چشم می پذیرم نه اینکه منقاد حاکمیت اجنبی باشم و به دین ما به دیده تحقیر نگریسته شود.»

ولی جواسیس برتانوی در حلقه داخلی افغان ها موهن لال را مطلع ساختند و موهن لال فی النوبه حدود ساعت ده بجه صبح مؤرخ ۲۳ دسمبر سال ۱۸۴۱م مکناتن را از مفاد صحبت دیشب مطلع ساخت. موهن لال اذعان می دارد که به مجرد رسیدن خبر بلادرنگ بدست قربانعلی به مکناتن پیام فرستاد و پلان را برایش شرح کرد. در اثنائیکه قربانعلی نزد مکناتن می رسد، مکناتن پیرامون پیشنهاد قبلی اکبر خان با عبدالرزاق خان مصطفوی صحبت میکرد و خود را برای ملاقات با اکبر خان آماده می ساخت. بعد از اینکه قربانعلی پیام موهن لال را رساند، قربانعلی در گوش مکناتن آهسته گفت که برایت دام گسترده شده است.

موهن لال جاسوس که در وهله قبلی خود را به ایمان آوردن به اسلام، خداوند واحد و اظهار کلمه شهادت نجات داده بود، بار دیگر کار جاسوسی را برای نماینده سیاسی انگلیس شروع کرده بود. مکناتن پیشنهاد تازه خود را بدست موهن لال به اکبر خان فرستاد مبنی بر اینکه اداره تمام ولایات شرق و غرب کابل را برایش تحت سلطنت شاه شجاع به مثابه وزیر «صدر اعظم - م» خواهد داد، پدرش با اعزاز و تکریم لازم به کابل بازگشته خواهد شد، مزید بر آن یک اعشاریه دو میلیون روپیه تحفه و معاش سالانه ۲۰۰۰۰۰ روپیه تنخواه برایش داده خواهد شد. در پاداش این پیشنهاد اکبر خان باید نایب امین الله خان لوگری را دستگیر و دست بسته به برتانوی ها تسلیم نماید، امین الله خان لوگری یکی از دوتن سردسته های قیام آزادی بخش بود که در قتل الکسندر برنس دست داشت. درین پیشنهاد خود مکناتن از اکبرخان خواسته بود تا تمام رهبران قیام ملی باید از کابل تبعید گردند!

محمد اکبر خان که از دشمنی میان رهبران قیام ملی و خونریزی داخلی مشوش بود به موهن لال گفت: «این پیشنهاد جدید مکناختن^۱ «مکناتن» صاحب قابل غور است ولی نمی توانم به حرف و عهد وی باور کنم زیرا نامبرده قبلاً عهد خود را شکستاده است. برایش بگوئید که من پیشنهاد شما را قبول می کنم به شرطیکه این پیشنهاد را تحریراً در یک سند رسمی درج، امضاء و آنرا به مثابه نماینده رسمی دولت علیاحضرت مهر نمایند. زود برو و این سند را قبل از شام امروز برایم برسان.» موهن لال به تصور اینکه مؤفقیتی نصیبش شده شادی کنان به عجله سوار اسپش شده و رهسپار گارنیزیون شد. زمانیکه موهن لال پیام اکبر خان را به مکناتن رساند، مکناتن بعد از اندک تفکر گفت: «جالب است، این مرد جوان پخته تر از آنست که من تصورش را می کردم. لطفاً قرطاسیه رسمی را بیاورید و شرایط موافقتنامه را خودم به فارسی می نویسم.» مکناتن توافقتنامه فوق را بلادرنگ نوشت، آنرا امضاء کرد و اخیر سند را با مهر با شکوه امپراتوری علیاحضرت ملکه برتانیه مزین ساخت. در عین حال اکبر خان با حفظ تمام محرمانه قاصدان نهایت مورد اعتمادش را به خانه ها و قلعه های رهبران و اعضای جرگه ملی فرستاد و همه را ساعت ۹ بجه شب بخاطر «نان شب مهم» دعوت کرد.

^۱ - Maknakhton

ساعت شش شام همان روز بود که موهن لال برگشت و اکبرخان برایش خوش آمدید گفت، شهزاده اکبر خان که علاقه به مزاح داشت و اکثراً به قهقهه می خندید با خنده گفت: «موهن لال صاحب خودت مثل باد میری و می آئی، از گِردباد نمی ترسی؟» موهن لال خاضعانه جواب داد: «جلالتمآب تشکر از لطف تان. ما هندی ها شاید از لحاظ فزیکتی لاغر و مثل باد سبک باشیم ولی از لحاظ ذهنی سنگینتر از فولاد هستیم!» محمد اکبر خان در حالیکه خود را جمع میکرد با لحن جدی گفت: «میدانم که خودت تیز هوش هستی و معلومدار که خیلی هوشیار هستی. لال صاحب بگو که سر ویلیم چه گفت و در نامه رسمی خود چه پیشنهاد کرده است.»

موهن با لهجه شیرین و حاکی از تملق گفت: «جلالتمآب! از اینکه شما شرایط را قبول کردید سر ویلیم مکناتن با شنیدن آن خیلی خوش شد. این است همان سند رسمی اینکه شما خواسته بودید، لطفاً این را امضاء کنید و من آنرا دوباره به مکناتن صاحب می رسانم.»

بعد از اینکه اکبر خان سند ارسالی را با دقت مطالعه و امضاء و مهر با شکوه برتانیه کبیر را ملاحظه کرد گفت: «آقای موهن لال صاحب، توقع نداری که امشب با داشتن چنین توافقنامه مهم بخوابم. لطفاً به سر ویلیم برسانید که من با یک هیئت سه نفری افغان می خواهم روبرو با خود هیئتش فردا در اولین لحظات ظهر بین گارنیزیون و قلعه محمود خان ببینم. من توافقنامه را امضاء و با خود می آورم. هرگاه اوشان نمی توانند با من ببینند لطفاً فردا صبح به آگاهی من برسانید.» موهن لال با احترام جواب داده گفت: «جلالتمآب! عین چیزیکه شما گفتید همچنان خواهم کرد و حالا به اجازه تان مرخص می شوم و شب تان بخیر.» محمد اکبر خان با لهجه متعجبانه پرسید: «موهن لال محترم، حد اقل یک پیاله چای نوش جان کنید. یقین داریم که با رسم و رواج ما آشنائی دارید!» موهن لال گفت: «بلی صاحب، در واقع با رسم و رواج افغان ها بلد استم، مگر جنابعالی باید مرا معذور دارند به خاطری که باید خود را به سواری اسپ به گارنیزیون رسانده و قبل از اینکه خیلی ناوقت شود، پیام شما را به سمع سر ویلیم برسانم.»

شهزاده اکبر خان، موهن لال را تا دروازه خانه خود مشایعت کرد و به باغ و اطراف بیرون آن نگاه کرد. هوا تاریک بود و پرده سیاه آسمان همه فضا را مکدر تر می ساخت؛ تنها چیزیکه از فواصل دور به گوش می رسید ضجه و عوعو سگ ها بود. اکبرخان به اتاق انتظار منزلش برگشت، و سردار سلطان احمد خان، نواب جبار خان و شاه خان انتظارش را می کشیدند. آنها پرسیدند که آیا سر ویلیم به وعده و قول جدید خود ایستاد است.

اکبر خان خنده کنان گفت: «بلی، در واقع مکناتن بروی مکتوب رسمی توافقنامه را نوشته، امضاء کرده و در اخیر آن مهر بزرگ زده است. این است سند.» هر سه شخصیت سند مذکور را خوانده و سرهای خویش را متعجبانه تکان دادند. نواب عبدالجبار جان گفت: «اگر این سند را به چشم خود نمی دیدم باور نمی کردم. ضمناً، شهزاده خودت توافقنامه اول مکناختن ره داری؟» محمد اکبر خان با طیب خاطر گفت: «کاکای نهایت محترم، بلی آن سند را هم دارم در همین جا ها گذاشته ام.» اکبر خان رَوک قفسه خویش را با کلید باز کرد، سند را کشیده و گفت: «این است سند.» همه شان هر دو سند را مطالعه کردند. سردار سلطان احمد خان با تعجب گفت: «باورم نمی آید که پولیتیکل ایجنٹ یک مملکت، نماینده خاص گورنر جنرال و نماینده دولت علیا حضرت درگیر چنین توطئه و دسیسه ای کثیف شود. در سند اول مکناتن، پیشنهاد اخراج مکمل نیروهایش را میکند و میگوید که شاه شجاع را پس همراهی شان به هندوستان می برند. در سند دومی از تعهد اول خود مبنی بر اخراج کامل نیرو چشم پوشی میکند که از سر تا به پا متناقض با سند اولیست، و می گوید که نیروهای برتانوی بخاطر تحفظ شاه اند و می خواهد شما را با پرداخت پول و اعطاء مقام وزیر، بخرَد. آیا مکناتن نمی داند که با افشاء شدن این کار به ملت، دولت و سلطنت خود بی احترامی خواهد کرد.»

همانشب تمام رهبران جبهه استقلال در ضیافت نان شب شرکت کردند که به وسیله اکبر خان ترتیب شده بود. بعد از صرف نان شب، اکبر خان به پا ایستاد و با صدای نهایت متین و شفاف گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم. سرداران نهایت گرامی، خوانین محترم، برادران عزیزم که یکایک شما نمایندگی از ملت غیور افغانستان می کنید! بیائید همه ما محبت و احترام عمیق خویش را به مردم خویش که یک بار دیگر بخاطر استقلال کشور قیام کرده اند نشان دهیم. تاریخ پر افتخار ملت ما مشحون از شجاعت و قربانی است که همیشه در برابر رنج ها و تراژیدی ها از خود ثبات

و پایداری نشان داده اند. بیایید یکبار دیگر بخاطر بی‌آوریم که هیچکس نمی تواند فرمانروای این ملت شریف باشد مگر اینکه خادم و خدمتگار شریف آنها باشد. یکی از سیاستمداران بزرگ باری گفته بود " ملتی که تاریخ دارد تا ابد زنده خواهد ماند، ملتی که تاریخ ندارد محکوم به فناست" ما فقط مبارزه خویش را در برابر آن امپراتوری نهایت مقتدر و پیشرفته ای آغاز کرده ایم که جهان تا کنون مثلش را ندیده است. ما ملتی هستیم که شمار ما کم و زمین ما کوچک است. ولی علی الرغم این کاستی توانسته ایم در برابر بزرگترین امپراتوری های تاریخ به پا ایستاد شویم. سرزمین کوهستانی ما آنقدر مورد علاقه کسی نیست ولی از فراز همین کوه های کشور ما به ثروت های سرشار نیم قاره هند و آب گرم آن و به سرزمین های پهناور آسیای میانه می نگرند، همین موقعیت است که ما را در معرض آسیب پذیری امیال سیری ناپذیر و آروز های نامیمون فاتحین و جهان گشایان قرار داده است. آنها می آیند و می روند، هر آنچه را که در توالی ازمنه های تاریخ آباد کرده ایم یکسره نابود می سازند و بخاطر بدست آوردن طلای مزید و تسخیر مناطق ستراتیژیک رویا های خود را در مخیله می پروراندند. بنابراین ما که در چهار راهه شرق و غرب، شمال و جنوب قرار داریم رنج و عذاب فراوانتر را متحمل می شویم، سکندر کبیر که به فکر طلای فارسی بود از طریق همین معبر می خواست خود را به جنت هندوستان برساند، چنگیزخان نشاط پیروزی و شکوه فتوحات خود را می خواست و در مسیر راهش همه شهر های بزرگ ما را منهدم ساخت. حالا همین سرزمین به میدان جنگ میان امپراتوری های تزاری و برتانیه تبدیل شده یکی از طرف شمال و دیگر از طرف جنوب در حرکت است. جالب این است که اروپایی ها این حالت را بنام "بازی بزرگ" یاد می کنند، بازی ای که جان هزاران هزار هموطن ما را گرفت، ما را خسته ساخت، و با دامن زدن به آتش جنگ های قومی و عصبیت و نفاق قبیله، ما را تقسیم کرده است، همه اینها محصل غفلت ماست و سرزمین ما را به توده گرد و خاک مبدل کرده است.»

همه ما امروز در برابر بزرگترین و حساسترین لحظه (تاریخ - م) نشسته ایم؛ آیا ما به مبارزه خود در راه احقاق استقلال خویش ادامه دهیم و یا خود را به بردگی قدرت استعماری تسلیم نمائیم. من از اعماق قلوب هر یک شما مانند آئینه دل خود آگاهم؛ یا به مثابه یک ملت پر افتخار، با وقار زنده خواهیم ماند و یا به مثابه ولایات ملوک الطوایفی بدون داشتن افتخار این خاک مقدس، بدون عشق به طبیعت مملو از اسرار و زیبایی نادر و خدا دادی که خداوند به ما ارزانی فرموده، نابود خواهیم شد.

شما را به این لویه جرگه اضطراری بخاطری دعوت نموده ام تا برایم مشورت بدهید که چه کنم، چه چیز برای ملت ما درست و چه چیزی برایم نادرست است. برتانویها با مصرف لکها روپیه می خواهند هر کدام شما را به پول بخرد، یکی را در مقابل دیگر قرار دهد و برای گرفتاری و نابودی هر یک ما جایزه گذاشته اند. دو سند ای که بدست ما رسیده به صراحت ووضوح متناقض همدیگر اند؛ در سند اول به ما وعده میدهند که لشکر برتانوی همراه با شاه شجاع از افغانستان خارج میشود، حال آنکه در سند دومی به من پیشنهاد وزارت را کرده که وزیر شاه شجاع باشم و مرا به یک اعشاریه دو میلیون روپیه و با معاش سالانه دو لک روپیه بخرد. سردار سلطان احمد خان هر دو سند را به حضور تان قرائت خواهد کرد."

سردار سلطان احمد خان هر دو سند را قرائت و آنرا به اعضای جرگه غرض بازرسی و مشاهده سپرد. متعاقب آن محمد اکبر خان با لحن جدی ولی نرمتر اعضای جرگه را مخاطب قرار داده گفت " معززو مشرانو، گرانو دوستانو، که غواری نو حاضر یم چی ستاسو تر مخ به دا سند خیري کرم، دا هغه سند دی چی غواری ما وپیری، پوهیرم چی هپخ یو له تاسو، نه خرخپری، تاسو هم پوهیری چی زه هم د خرخلو لپاره نه یم - بزرگان معزز و دوستان گرامی! هرگاه خواسته باشید حاضریم این سند را در مقابل چشمان تان پاره پاره میکنم، سندیکه میخواست مرا خریداری کند، میدانم هیچ کدام شما فروخته نه میشوید، شما هم میدانید که من هم برای فروش نیستم."

نائب امین الله خان گفت: «شهبازده اکبر خان، همه ما به شما بیعت داده ایم و ما بالای تان اعتماد کامل داریم. نباید سند را پاره کنید، شما باید هر دو سند را به مکناختن به مثابه ثبوت غدر و خیانتش نشان دهید. ولی ما به شما قول می دهیم که با نماینده سیاسی آنچه کنید که به تصور شما به خیر و نفع ملت ما باشد.»

بقیه اعضای جرگه صدای تائید خود را بلند کردند. همه مهمانان بعد از بغل کشی و ادای احترام مرسوم، منزل اکبر

خان را ترک کردند. متعاقب مرخصی مهمانان، شهزاده اکبرخان به همراهی سردار سلطان احمد خان، برادرش صدیق و من دوباره به سالون مهمانان رفتیم تا بالای هر گوشه قدم بعدی بحث کنیم. سردار اکبر خان به سردار سلطان احمد خان سرکار و برادرش گفت که بیست بار شتر گندم و آرد را تهیه و به گارنیزون برتانوی ها رفته و به هر قیمت ایکه سائر سوداگران افغان می فروشند بفروش برسانند. همچنان پیام شفاهی وی را به مکناتن برسانند و بگویند که پیشنهاد دومی تانرا در اسرع وقت می پذیرم. این اولین ساعات قبل از نیمه شب تأریخ ۲۲ دسمبر سال ۱۸۴۱م بود. بعد از اینکه سلطان احمد خان سرکار و برادرش مرخص شدند از شهزاده اکبر خان پیرامون پلان های بعدی اش پرسیدم. وی در جواب گفت: «برادر عزیزم فیتز صاحب، از اینکه همه ما بالای تان اعتماد داریم می خواهم به شما بگویم که این "بازی کوچک" و نهایت مهم من است. سردار سلطان احمد خان پیام شفاهی مرا به نماینده سیاسی با این محتویات میرساند که من پیشنهاد مکناتن را به علاوه سه میلیون روپیه و وزیر شدن شاه شجاع می پذیرم ولی تنخواه سالانه من که دو لک روپیه پیشنهاد شده باید به چهار لک روپیه ارتقاء یابد. با شنیدن این بخش پیام مکناتن کاملاً مطمئن می شود که وی در خریدن من موفق شده است. اگر موصوف این پیشنهاد را بپذیرد موصوف هیچ شک را بدل راه نداده و می پذیرد که به معیت سه تن همکاران خود و هیئت همراهان من فردا ساعت ۲ بجای بعد از ظهر در وسط راه بین گارنیزون و قلعه محمود خان ملاقات نماید. بالحن سختگیر تر گفتیم: "جلالتما، چرا همایش معامله میکنید؟ فقط با او ملاقات کنید، همو قسم که مکناتن پدر، مادر، خانم و ۱۴۳ تن از اعضای خانواده شما را گروگان گرفته و به هندوستان تبعید کرده است، شما هم او را زنده دستگیر کرده و گروگان بگیریید." شهزاده اکبر خان جواب داد: «با در نظر داشت قیامی که در کابل و در اطراف گارنیزون روان است فکر نمیکنم که مکناتن با من بیرون از گارنیزون ملاقات کند. مکناتن باید در قدمه اول مطمئن شود که من برایش مال التجاره قابل اطمینان هستم تا با من ببیند.» با تعجب گفتیم: «شهزاده! به قوت تعقل شما در حیرتم. شنیده بودم که مانند پدر تان در بازی شطرنج خیلی ماهر هستید. ولی حال بدرستی میدانم که بازی را تا چه اندازه به خوبی به پیش میبریید.»

پایان قسمت دوازده بخش (۲)

ادامه دارد

مطالب فصل اول تا یازدهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱.pdf

فصل دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱_۱.pdf

فصل سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۳.pdf

فصل چارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۴.pdf

فصل پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۵.pdf

فصل ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۶.pdf

فصل هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۷.pdf

فصل هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۸.pdf

فصل نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۹.pdf

فصل دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۰.pdf

فصل یازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۱_۱.pdf

فصل یازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۱_۲.pdf

فصل دوازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۱.pdf